

آیا می‌توان همیشه بهاری بود؟!

دکتر علی اصغر احمدی

یار دلنشین را در کنار خویش خواهد داشت؛ یاری که یادش هزار هزار بهار را به نغمه در می‌آورد؛ یاری که امیدش، جامی جان‌افزا در کام مؤمن می‌ریزد. چگونه بهار را ببینیم و یاد بهار آفرین در دلمان جاری نشود؟ چگونه زنده شدن خاک را ببینیم و زنده شدن خویش را در محضر او به یاد نیاوریم؟ انسان مؤمن چگونه بهار را ببیند و بهار حقیقی حیات را در قیامت به خاطر نیاورد؟ خداوند قیامت را به بهار تشبیه کرده است. چگونه است که با این تشبیه، انسان بهار هر سال را ببیند و خود را برای بهار حقیقی زندگی آماده نکند. با این اندیشه است که انسان با ایمان، بهاری زندگی می‌کند و پیوسته در انتظار بهار حقیقی عالم خواهد نشست.

اگر انسان بخواهد به چنین موهبتی و چنین حیات طیبه‌ای برسد، باید بداند که زندگی‌اش دو وهله دارد که تمامی اوقاتش را دربرمی‌گیرد؛ وهله تنهایی و وهله در جمع بودن. انسان باید خوب زیستن در این دو وهله را بیاموزد؛ تعلیم و تربیت، باید به دانش‌آموزان، چگونگی گذران این دو وهله را بیاموزد. انسان باید هم در تنهایی و هم در جمع خوب زندگی کند. تمامی معنای زندگی در این دو وهله خلاصه می‌شود؛ این دو وهله، مکمل یکدیگرند. زندگی بدون این دو وهله، معنای حقیقی خود را نمی‌یابد. نه انسان تنها معنی زندگی را خواهد فهمید و نه انسانی که پیوسته با

به نام خداوند جان آفرین؛ خدایی که هر روز در شأنی است و جهان را به شأنی دگرگون می‌سازد. اوایی که بر کرسی ثبات زمین و زمان، هر لحظه و هر آنی، رنگی و رخساری می‌آفریند و تحفه‌های گوناگون از خزانه خلقت، به عرصه وجود گسیل می‌دارد. اوایی که انسان را به فراز و فرود می‌آورد تا ثابت‌قدمان عرصه توحید را از مدبذبان بازشناسد.

به نام خداوند بهار آفرین؛ بهاری که ذهن انسان را به شکوفایی، درخشندگی، پاکي، زندگي، زاینده‌گی، رنگارنگی و تازگی رهنمون می‌شود. انسان وقتی به بهار می‌اندیشد، از فراز آبخار ذهن، طراوت و تازگی و زندگي، به فرود جسم می‌ریزد و بدن را جانی دگر می‌بخشد. با این نو شدن‌ها، عقل دوباره به خود می‌آید و از خود می‌پرسد آیا می‌توان همیشه بهاری بود؟ آیا انسان می‌تواند پیوسته چون بهار باشد؟ آیا برای انسان ممکن است که پیوسته تازه باشد و تازگی را هم‌روزه و در همه حال زندگي کند؟ آیا می‌توان زندگي را با تمام عُسر و یُسرس، پیوسته بهاری دید؟

در نزد کسانی که حقیقت زندگي را یافته‌اند، پاسخ به تمامی این سؤالات مثبت است. جسم انسان پیر می‌شود ولی جانش با عنایت الهی پیوسته جوان می‌ماند. انسان با ایمان به خدا و توکل به او، در تمامی لحظات زندگي زیبایی را خواهد دید. در خوشی و ناخوشی،



دیگران است و اوقات تنهایی مثرثمر و سودمندی ندارد.

اگر انسان، چه در تنهایی و چه در کنار دیگران، احساس خوبی و سودمندی داشته باشد، خود را خواهد یافت و زندگی را با تمام وجودش حس خواهد کرد. اولین نکته در این زمینه این است که در هر دو وهله باید با خدا باشد؛ خدا همیشه با انسان است، مهم این است که انسان با خدا باشد. این همراهی را باید انسان تمرین کند. به هنگام تنهایی و به هنگام در جمع بودن، در میان هر کاری، به هنگام اندیشیدن، به هنگام خوردن و خوابیدن و حتی به هنگام گناه کردن به یاد خدا باشد.

دومین نکته آموختن اندیشیدن است، چه به تنهایی و چه به شکل گروهی و جمعی. دانش آموزان باید اندیشیدن را بیاموزند. انسان بدون مهارت تفکر، انسان نیست بلکه صورتی از اوست. در نظام تعلیم و تربیت فعلی، ما اندیشیدن فردی را در قالب حل مسئله، به دانش آموزان می آموزیم ولی تفکر جمعی را نه. برای رفع این نقیصه خوب است حل مسئله گروهی را نیز در دستور کار قرار دهیم. مسائلی را به دانش آموزان بدهیم که دو یا سه و چهار نفره آن را حل کنند. ما به دلایل عدیده، نیازمند آنیم که تفکر گروهی را بیاموزیم و در آن ورزیده شویم. باید تیمی اندیشیدن در مدرسه نهادینه شود. اندیشه تیمی و گروهی، مقدمه و زیربنایی است برای عمل تیمی

و گروهی. دانش آموزان باید در عمل بیاموزند که چگونه مسائل مشترک داشته و آن مسائل را با یکدیگر حل کرده و به اهداف مشترک دست بیابند. باید بیاموزند که اطاعت از رهبر گروه بسیار مهم تر از رهبری کردن گروه است. با این حال که هر گروهی به رهبر نیاز دارد، ولی اطاعت از آن رهبر و همفکری با او و او را در جهت رسیدن به هدف یاری کردن، لازمه موفقیت است. اخلاق می تواند به خوبی به کمک آمده و زندگی جمعی را هدایت کند. هر فردی با تکیه بر اخلاق می داند که باید از حسادت، بغض، تنگ نظری، سخن چینی، غیبت و تمامی آنچه بین دوستان کدورت ایجاد می کند پرهیز داشته باشد. با تکیه به همین اخلاق است که انسان خواهد دانست، در این عالم، کسی جای دیگری را تنگ نخواهد کرد. انسان با اخلاق اجتماعی اسلامی می فهمد که ضرورتی وجود ندارد کسی حذف شود تا کسی جایگاهی بیابد. جا و جایگاه برای همه انسان ها تا بی نهایت وجود دارد. وقتی انسان خود را می یابد می بیند که اگر بخواهد به استعدادها و قابلیت های خود جامعه عمل ببوشاند، عمری چون نوح باید داشته باشد و او را فرصتی نخواهد بود که خود را در کار دیگران اندازد.

خلاصه آنکه برای یک زندگی پیوسته بهاری، درسایه لطف الهی باید دو وهله زندگی را به خوبی دریافت؛ وهله فردی زندگی و وهله جمعی آن.